



بررسی ساختار تفضیل در استنباط نظام اخلاقی از گزاره‌های دینی*

محمد عالم‌زاده نوری

پژوهشگر و مدیر گروه اخلاق پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی

چکیده:

اگر در میان منابع دینی به دنبال کشف نظام ارزش‌های اخلاقی بوده و بخواهیم مراتب خوب و بد را به دست آوریم؛ یعنی خوب را از خوب‌تر و بد را از بدتر تمیز دهیم، لاجرم به سراغ مفاهیمی از قبیل افعال تفضیل خواهیم رفت. در نگاه نخست انتظار داریم که این مفهوم تنها دارای یک مصداق باشد، اما برخلاف انتظار اولیه، در آیات و روایات، مصادیق مختلف و متنوعی برای آن بیان شده است!

مفسران در تفسیر این آیات و جمع میان ادله چند پیشنهاد ارائه کرده‌اند: نسخ دلیل متقدم، نفی تکثر بدوی موضوع، اثبات تکثر موضوع بدون ادعای تساوی، اثبات تکثر موضوع و ادعای تساوی آنها، محدود گرفتن دایره تفاضل (نفی تفضیل مطلق و نسبیت تفضیل)، نفی مطلق تفضیل و حمل بر مبالغه.

در این نوشتار به بررسی این احتمالات پرداخته و با استقرای موارد استعمال این صیغه، به این نتیجه می‌رسیم که اصالة‌العموم یا اصالة‌الاطلاق در صیغه تفضیل جاری نمی‌شود، بلکه درباره این صیغه، اصالة‌التقیید حاکم است؛ مگر دلیلی بر نفی آن داشته باشیم.

کلیدواژه‌ها:

تفضیل / افعال تفضیل / تقیید / تفاضل / قرآن

*تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۱۰/۴، تاریخ تأیید: ۱۳۹۱/۱۰/۱۹.



طرح پرسش

یکی از مشکلات مفهومی در متون اخلاقی، مفاد صیغه تفضیل است. صیغه تفضیل در مرتبه‌بندی اوصاف اخلاقی نقش کلیدی دارد. اگر در میان منابع نقلی به دنبال کشف نظام ارزش‌های اخلاقی باشیم و بخواهیم مراتب خوب و بد را به دست آوریم؛ یعنی خوب را از خوب‌تر و بد را از بدتر تمیز دهیم، ناگزیر سراغ مفاهیمی از قبیل افعال تفضیل خواهیم رفت. اهمیت این دست مفاهیم در ارائه هر م ارزش‌ها بسیار بالاست. با این حال وقتی به موارد استعمال این مفهوم نظر می‌افکنیم، با امر غیرمنتظره‌ای مواجه می‌گردیم؛ زیرا این صیغه‌های تفضیل در نگاه نخست تنها دارای یک مصداق تلقی می‌شوند و ظهور اولیه آنها، انحصار برتری برای یک مورد نسبت به سایر موارد است؛ اما برخلاف انتظار اولیه، در آیات و روایات، مصداق مختلف و متنوعی برای آن بیان شده است؛ مثلاً ده‌ها موضوع با عنوان «افضل الأعمال» معرفی شده است!

مشکل دوم اینکه حتی اگر دلیل لفظی دیگری این تفضیل را برای مصداق دیگر ثابت نکرده باشد، گاهی به قطع می‌دانیم که مصداق ادعایی موجود در دلیل، تفضیل واقعی ندارد. مثلاً ممکن است به دلیل لُبی یا از طریق سایر ملازمات - مانند شدت ثواب و عقاب مترتب بر یک عمل - ثابت شده باشد که از آن برتر نیز وجود دارد. بنابراین بی‌آنکه تفضیل واقعی وجود داشته باشد، دلیل شرعی، ادعای تفضیل دارد! حل این مسأله در متون اخلاقی، تلاشی علمی از سنخ مباحث اصولی می‌طلبد و به نظر می‌رسد همان مقدار بلکه بیش از آن مقدار که به صیغه «إفعل» (امر) در فقه‌الاحکام عنایت شده، به صیغه «أفعل» در فقه‌الاخلاق و فقه‌التربیه باید عنایت شود.

بحثی کلی در افعال تفضیل و معنای آن

صیغه تفضیل بیشتر بر این دلالت دارد که دو یا چند چیز در اصل یک معنا یا صفت مشترکند، اما در مقدار آن اختلاف دارند. لازمه این سخن این است که آن ماده، قابل تفاضل و دارای مراتب باشد. مثلاً وقتی گفته می‌شود «علیّ أشجع من حسین»، به این معناست که شجاعت صفتی مدرج و ذات مراتب است. علی و

حسین در اصل این صفت مشترکند، ولی در مقدار آن اختلاف دارند؛ به این صورت که علی این وصف را بیش از حسین دارد. این، استعمال غالبی و کاربرد اصلی صیغه تفضیل است. اما در مواردی نیز أفعال تفضیل در جایی به کار می‌رود که اصل صفت در یکی از طرفین وجود ندارد؛

«و قوله ﴿اعْدلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى﴾ من باب استعمال أفعال التفضیل فی المحل الذی لیس فی الجانب الآخر منه شیء، كما فی قوله تعالی ﴿أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِيلًا﴾ و كقول بعض الصحابیات لعمر: «أنت أفضّ و أغلظ من رسول الله ﷺ»... (ابن کثیر، ۵۶/۳)

در این موارد تفضیل فرضی و مجازی واقع شده است؛ به این بیان که مفضل علیه در حقیقت متصف به مبدأ نیست، ولی حتی در فرض اتصاف آن به مبدأ، این تفضیل برقرار است؛

«اعلم أنه ذهب بعض النحاة إلى أن لفظة (أفعل) في مثل هذه الموارد - مما لم يكن المفضل عليه متصفاً بالمبدأ أصلاً - وصفی، لا تفضیلی. لكن لا يخفى فساد، نظراً إلى أنه إذا كان للوصف لا يجوز استعماله مع لفظة «من» باتفاق جميع أهل العربية مع أنه مستعمل معها في تلك الموارد. فالحق أنه للتفضیل الفرضی، فإن التفضیل قد يكون حقیقیاً، و هو فیما إذا كان المفضل علیه متصفاً بالمبدأ، و قد يكون فرضیاً، و ذلك فیما لم يكن هو متصفاً به، لكن يفرض اتصافه به، فيفضل غيره علیه علی تقدیر الاتصاف، فيكون معنی هذا التفضیل أن هذا أفضل من ذاك علی تقدیر اتصاف ذلك بالمبدأ؛...» (حسینی شیرازی، ۶۶/۴)

تفضیل های قرآنی

ما در این مرحله بررسی صیغه‌های تفضیل قرآن را از تفضیل‌های روایی تفکیک می‌کنیم. زیرا در روایات احتمالات متفاوتی از قبیل تصحیف، اختلاف نُسَخ، سقط، تحریف، نقل به مضمون و ... وجود دارد. اما قرآن کریم مهم‌ترین و معتبرترین سند معارف الهی است و متن آن بی‌اندکی تغییر و تصحیف و با نهایت دقت و امانت به ما رسیده است، به گونه‌ای که نمی‌توان از کلمات و عبارات آن به سادگی عبور کرد.

در قرآن کریم گاهی به صراحت، عملی بر عملی یا صفتی بر صفتی یا شخصی بر شخص دیگر برتری داده شده است. در این آیات هر جا که برتری شخص یا گروهی که دارای صفتی هستند بیان شده باشد، می‌توان به حکم ملازمه، برتری آن صفت را دریافت. زیرا «تعلیق حکم به وصف مشعر به علیت است». به چند نمونه توجه کنید:

۱. برتری مجاهدان بر قاعدان که به برتری جهاد بر قعود دلالت دارد؛ ﴿لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحَسَنَىٰ وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا﴾ (نساء/۹۵).

۲. برتری کسی که ایمان به خدا و قیامت دارد و در راه خدا جهاد می‌کند، بر آبرسانی به حاجیان و آبادسازی مسجد الحرام که مراد از آن، خدمت به حاجیان و آبادسازی مسجد الحرام بدون ایمان به خدا و قیامت است. بنابراین عمل صالح همراه ایمان بر عمل صالح بدون ایمان برتری دارد؛ ﴿أَجْعَلْتُمْ سَقَايَةَ الْحَاجِّ وَ عِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ جَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ؟ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ (توبه/۱۹).

۳. برتری مؤمنان بر فاسقان که به معنای برتری ایمان بر فسق است؛ ﴿أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ﴾ (سجده/۱۸).

۴. برتری عالمان بر نادانان که به معنای برتری علم بر جهل است؛ ﴿هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ﴾ (زمر/۹).

۵. برتری روشن‌دلان بر کوردلان و برتری مؤمنانی که عمل نیک انجام می‌دهند بر بدکاران (چه مؤمن باشند و چه مؤمن نباشند) که به معنای برتری عمل صالح در پرتو ایمان بر کردار بد است؛ ﴿وَ مَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَ الْبَصِيرُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ لَا الْمُسِيءُ قَلِيلًا مَا تَتَذَكَّرُونَ﴾ (غافر/۵۸).

پیام این آیه برتری عمل خوب بر عمل بد است، اما اینکه چه عملی خوب یا چه عملی بد است، در آیه معلوم نیست. بنابراین نمی‌توان از این آیه ملاکی برای خوب و بد کشف کرد و تشخیص مصداق خوب و بد - یا کوردلی و روشن‌دلی -

به آیات دیگر یا به ارتکاز مخاطب احاله شده است. آنچه در این آیه آمده، مانند توصیه به پندار نیک، رفتار نیک و گفتار نیک است که توصیه‌ای بدیهی به شمار می‌رود و مصادیق نیک و بد را در گفتار و رفتار و پندار معلوم نمی‌سازد.

۶. برتری کسانی که در شرایط سخت انفاق و جهاد داشته‌اند، بر کسانی که در شرایط وسعت، انفاق و جهاد دارند که به معنای برتری عمل صالح در شرایط سخت بر عمل صالح در شرایط وسعت است و تأثیر دشواری و آسانی در ارزش عمل را بیان می‌کند؛ ﴿لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتِلَ أُولَئِكَ أَكْبَرُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَاتَلُوا وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى﴾ (حدید/۱۰).

۷. برتری اصحاب بهشت بر اصحاب آتش؛ ﴿لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ﴾ (حشر/۲۰).

از این آیه نیز به طور مستقیم برتری عملی را بر عملی نمی‌توان کشف کرد. برای استفاده از این آیه در کشف نظام اخلاقی قرآن، لازم است ویژگی‌ها و اعمال «اصحاب النار» و «اصحاب الجنة» را در قرآن جست‌وجو کنیم و اینها را بر آنها برتری دهیم.

برخلاف این دسته از آیات که دو طرف مقایسه در آن به صراحت ذکر شده است، در برخی آیات، نام گروه دوم صریحاً نیامده است، اما بیشتر به قرینه مقابله می‌توان آن را شناخت؛ یعنی گویا یک کار با ضد خود سنجیده شده و آیه نه در مقام بیان برتری کاری بر کار دیگر، بلکه تنها در مقام بیان اصل خوبی یک عمل بوده است؛ ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَهَجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْبَرُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ﴾ (توبه/۲۰).

یعنی ایمان، هجرت و جهاد در راه خدا خوب است و موجب پاداش بزرگ می‌شود. نه اینکه نسبت به کار دیگری فضیلت دارد. در تفسیر صافی آمده است:

«أعظم درجةً و أكثر كرامةً ممن لم يستجمع هذه الصفات.» (فیض کاشانی،

۳۲۸/۲)

مجمع البیان نیز مراد از آیه را چنین بیان کرده است:

«اعظم درجة عند الله من غيرهم من المؤمنين الذين لم يفعلوا هذه الأشياء.»

(طبرسی، مجمع البیان، ۲۴/۵)

اگر این تفسیر را بپذیریم، صیغه تفضیل (اعظم درجه) به معنای خود باقی خواهد ماند؛ یعنی آیه در صدد مقایسه میان دو گروه مؤمن است: دسته‌ای که هجرت و جهاد دارند، و دسته‌ای که هجرت و جهاد ندارند. این هر دو گروه نزد خدا دارای درجه هستند؛ اما درجه گروه اول بزرگ‌تر است.

اما اگر فرض کنیم که این مقایسه میان کسانی است که ایمان و هجرت و جهاد دارند، با کسانی که ایمان و هجرت و جهاد ندارند، در این صورت کلمه «اعظم» از معنای تفضیل خود منسلخ خواهد شد؛ یعنی کسی که این امور را نداشته باشد، ابداً فضیلتی ندارد، نه اینکه درجه پایین‌تر و فضیلت کمتر داشته باشد. مرحوم علامه طباطبایی این وجه را بیان کرده است؛

«المراد بیان أن النسبة بينهما نسبة الأفضل إلى من لا فضل له ... فقولہ: ﴿أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ﴾ أی بالتقیاس إلى هؤلاء الذین لا درجۃ لهم أصلاً، و هذا نوع من الکناية عن أن لا نسبة حقیقة بین الفریقین لأن أحدهما ذو قدم رفیع فیما لا قدم للآخر فیہ أصلاً، و یدل علی ذلك أيضا قولہ: ﴿وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ﴾ بما یدل علی انحصار الفوز فیهم و ثبوتها لهم علی نهج الاستقرار.» (طباطبایی، ۲۰۶/۹)

ما در مباحث آینده در دلالت این سیاق بر حصر سخنی خواهیم داشت.

خیر

واژه «خیر» گاه به صورت صفت مشبّهه در معنای خوب و گاه به صورت اسم تفضیل در معنای بهتر یا بهترین به کار می‌رود. هرگاه پس از این کلمه حرف جارّه «من» به کار رود، حتماً معنای تفضیل دارد و اگر به اسم مفرد یا جمعی اضافه شود؛ مانند «خیر العمل» و «خیر الاعمال»، می‌تواند معنای تفضیل داشته باشد؛ گرچه معنای وصفی در آن نیز منتفی نیست. این کلمه خواه مطابق نظر برخی لغویان در معنای أفعال تفضیل به کار رود (جوهری، ۶۵۲/۲؛ راغب، ۳۰۱؛ ابن منظور، ۲۶۶/۴)، و خواه مطابق نظر علامه طباطبایی صفت مشبّهه‌ای باشد که با ماده خود بر تفضیل دلالت می‌کند نه با هیأتش (طباطبایی، ۲۰۲/۱۵؛ ۱۳۳/۳)، در هر صورت به بحث ما مرتبط خواهد بود.

خوشبختانه در قرآن کریم موردی وجود ندارد که از این جهت چالش برانگیز باشد، زیرا در بسیاری از موارد می‌توان احتمال داد که این واژه به صورت صفت مشبیه استعمال شده و از معنای تفضیل تهی است؛ یعنی تنها دلالت بر خوبی عمل دارد. از جمله در موارد زیر:

﴿فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ وَ عَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامٌ مِسْكِينٍ فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ (بقره/۱۸۴)
 ﴿فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ (اعراف/۸۵)

﴿فَإِنْ تَبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ﴾ (توبه/۳)، ﴿وَأَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ﴾ (نساء/۲۵)، ﴿وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ وَأَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ (بقره/۱۸۴).^۱

احتمال دیگر این است که در همه موارد بالا کلمه «خیر» را به معنای تفضیل بدانیم. در این صورت مفضل علیه، عدم مفضل خواهد بود؛ یعنی یک کار با نقیض یا ترک خودش سنجیده شده و از آن بهتر دانسته شده است. مثلاً بیان کرده که اگر روزه بگیرید، برای شما - از روزه نگرفتن - بهتر است. مفسران بیشتر از این سیاق چنین تفضیلی برداشت کرده و حرف جار «من» را مقدر دانسته‌اند؛

«قوله ﴿ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ﴾ یعنی الاستئذان خیر لکم من ترکہ.» (طوسی، التبیان،

۴۲۶/۷)

﴿وَذَرُوا الْبَيْعَ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ﴾ ای السعی الی ذکر اللہ خیر لکم من المعاملة

فان نفع الآخرة خیر و أبقى.» (فیض کاشانی، ۱۷۴/۵)

﴿وَأَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ﴾ ای و صبرکم عن نکاح الإماء خیر لکم من نکاحهن.»

(مراغی، ۱۲/۵)

﴿فَإِنْ تَبْتُمْ﴾ من الکفر و الغدر (فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ) من الإقامة علیهما.» (طبرسی،

جوامع الجامع، ۳۸/۲)

﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا﴾ فلم ینادوک ﴿حَتَّىٰ تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ﴾ من منزلک ﴿لَكَانَ

خَيْرًا لَهُمْ﴾ من أن ینادونک من وراء الحجرات.» (طوسی، التبیان، ۳۴۲/۹)

این احتمال نیز مشکلی پدید نمی‌آورد؛ زیرا هیچ یک از این تفصیل‌ها در مقابل دیگری قرار نمی‌گیرد. به‌واقع آیه قرآن تنها در مقام بیان اصل خوبی روزه گرفتن است و آن را به‌عنوان بهترین کار معرفی نکرده که با سایر آیات سازگار نباشد، تنها ادعا می‌کند این کار برای شما از عدمش بهتر است؛ یعنی خوب است. سایر کارها نیز ممکن است به همین ترتیب خوب باشند؛ یعنی هر یک از عدمش بهتر باشد.

توجه به این نکته لازم است که گاهی در ترک عمل هیچ خیری وجود ندارد؛ در این صورت مراد از تفصیل، تفصیل آن عمل نسبت به چیزی است که مردم آن را خیر می‌پندارند؛

«ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»: ذَلِكُمْ أَى ذَلِك الدخول بالاستيدان، ثم

التسليم...؛ انه تفصيل بالنسبة إلى ما يرى الناس فيه خيرا من الدخول المجرد.»

(حسینی شیرازی، ۳/۶۹۵)

علامه طباطبایی در تفسیر آیه شریفه «أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُّسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ

مَقِيلًا» (فرقان/۲۴) آورده است:

«و کلمتا «خَيْرٌ» و «أَحْسَنُ» منسلخان عن معنى التفصيل كما فى قوله تعالى: ﴿وَ

هُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ﴾، و قوله: ﴿مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهْوِ﴾ كذا قيل، و ليس يبعد أن

يقال: إن «أفعل» أو ما هو فى معناه كخير - بناء على ما رجحنا أنه صفة مشبهة

تدل على التفصيل بمادته لا بهيئته - فى مثل هذه الموارد غير منسلخ عن معنى

التفصيل و العناية فى ذلك أنهم لما اختاروا الشرك و الاجرام و استحسنا ذلك

و لازمه النار فى الآخرة فقد أثبتوا لها خيرية و حسناً، فقولوا بأن الجنة و ما فيها

خير و أحسن حتى على لازم قولهم فعلیهم أن یختاروها على النار و أن یختاروا

الإيمان على الكفر على أى حال.» (طباطبایی، ۱۵/۲۰۲)

در هر صورت چه این کاربردها را خالی از معنای تفصیل بدانیم، و چه معنای

تفصیل در مقایسه با ترک، یا تفصیل در مقایسه با خیر متوهم برای آن در نظر

بگیریم، جایگاه عمل در هرم خوب و بدها از این بیانات استفاده نمی‌شود. این

آیات تنها در مقام بیان اصل خوبی است، اما اینکه به صورت مقایسه‌ای، این کار از

کدام کارهای خوب، خوب‌تر است یا کدام کارها از او خوب‌تر است و ضریب

خوبی آن نسبت به سایر خوب‌ها چقدر است، از این بیان معلوم نمی‌شود. بنابراین بهره‌ این آیات در کشف نظام اخلاقی کم است و برای کشف نسبت‌ها، روابط و اصل و فرع ارزش‌های اخلاقی، باید از ادله‌ دیگر یاری گرفت.

اَظْلَم

استعمال صیغه تفضیل در قرآن کریم جز در یک مورد، دشواری‌ای پدید نیاورده است. تنها جایی که این موضوع به ابهام و دشواری انجامیده، صیغه تفضیل «اَظْلَم» است که پانزده مرتبه در قرآن به صورت سؤال «من اَظْلَم؟» (چه کسی ستمکارتر است؟) دیده می‌شود. بسیاری از این استعمالات مشابه و مکرر است؛ اما در چهار مورد تفاوتی آشکار وجود دارد.

﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ وَسَعَىٰ فِي خَرَابِهَا﴾ (بقره/۱۱۴)

﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ﴾ (انعام/۲۱)

﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْهَا وَنَسِيَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاؤُهُ﴾ (کهف/۵۷)

﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ﴾ (بقره/۱۴۰).

بدون تردید کلمه «اَظْلَم» صیغه تفضیل است و از نظر صرفی، هیچ احتمال دیگری درباره آن روا نیست. استفهام «من اَظْلَم» نیز در همه این موارد استفهام انکاری است و به این معناست که کسی از این ستمکارتر وجود ندارد.^۲ انتظار می‌رود این واژه در این استعمال تنها یک مصداق داشته باشد؛ یعنی ستمکارترین انسان تنها یک نفر باشد. در حالی که در این آیات برای ستمکارترین انسان، دست کم چهار مصداق معرفی شده است:

۱. کسی که از یاد خدا در مسجد منع کند و برای ویرانی آن تلاش نماید.
۲. کسی که بر خدا دروغ بزند یا آیات او را دروغ شمارد.
۳. کسی که از آیات خدا - که به او تذکر داده شده - روی گرداند و پیشینه خود را فراموش کند.
۴. کسی که شهادت الهی را که نزد اوست، کتمان سازد.

به بیان اصطلاحی «أظلم = ستمکارترین فرد» یک حکم اخلاقی است که برای تحدید موضوع آن، باید میان این ادله و متون جمع کرد.

در این باره پرسش دیگری نیز وجود دارد. فرض کنیم در آیات قرآن، فقط یک مصداق از این چهار مصداق ذکر شده بود. گویا با در نظر گرفتن کل معارف قرآنی و با استناد به قرائن خارجی، می‌توان به جرأت فردی از آن ستمکارتر نیز نشان داد. مثلاً در مورد سوم ادعا شده کسی که از آیات خدا روی گرداند و اعمال گذشته خود را از یاد برد، ستمکارترین است. با در نظر گرفتن ادله لبی، به سهولت از او ستمکارتر را نیز می‌توان تصویر کرد. مثلاً کسی که علاوه بر گمراهی خود، در مسیر گمراهی دیگران اقدام کند، ستمکارتر از اوست. پس باید از ظاهر این دلیل دست برداریم؛ هرچند دلیل لفظی معارضی برای او وجود نداشته باشد. مشکل اول جمع میان ادله لفظی بود، این مشکل جمع میان دلیل لفظی با ادله لبی است.

به هر حال کثرت این گونه استعمالات در صیغه تفضیل ما را اساساً نسبت به استعمال صیغه تفضیل مردد می‌سازد. گویا این صیغه آمادگی دارد به راحتی و معمولاً در غیرمعنای حقیقی خود مصرف شود و در بیشتر موارد از جایگاه لغوی خود بیرون رود.

راه حل

مفسران در تفسیر این آیات و جمع میان ادله چند پیشنهاد ارائه کرده‌اند:

یک. نسخ دلیل متقدم

اولین روشی که برای فهم این آیات پیشنهاد شده، این است که دلیل متقدم را به واسطه دلیل متأخر نسخ کنیم؛ یعنی از میان این چند آیه، با توجه به ترتیب نزول سوره‌های قرآن، آنچه را بعد از همه نازل شده، حاکم بدانیم و بقیه آیات را منسوخ تلقی کنیم. (ایباری، ۱۹۵/۲)

دو. نفی تکثر بدوی موضوع

علامه طباطبایی تلاش کرده همه موارد بالا را به یک مصداق بازگرداند و تنوع یا تشتت مصادیق را با تأویل به یک باطن مشترک نفی کند. وی با نوعی الغای

خصوصیت، همه این مصادیق را به «ستم بر خدا» بازگردانده و از عناوین مصرح در آیات نفی موضوعیت کرده است. در واقع همه آیات فوق را به این معنا گرفته است که «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ظَلَمَ عَلَى اللَّهِ»؛ کسی که از یاد خدا منع کند، یا بر خدا دروغ بزند، یا آیات او را دروغ شمارد، یا از آیات خدا روی گرداند، یا شهادت الهی را کتمان کند، بر خدا ظلم کرده است و چه کسی ستمکارتر از کسی است که بر خدا ستم کند؟ آن‌گاه در توجیه و تبیین شدت این ظلم نوشته است:

«درجه ستم، به تناسب عظمت کسی که به او ستم شده، افزایش می‌یابد. به این ترتیب شدیدترین ستم، کار کسی است که به خدا ظلم می‌کند.» (طباطبایی، ۲۹/۱۰؛ ۲۵۲/۱۳؛ ۴۵/۷)

مطابق اصطلاحات اصولی این نفی تکثر به عناوین زیر قابل اجراست: تنقیح مناظ یا استنباط علت قطعی، الغای خصوصیت یا علم به عدم خصوصیت، خروج الحکم مورد التمثیل یا ورود الحکم مورد الغالب، و نیز نفی موضوعیت از عنوان مصرح در دلیل یا طریقی دانستن عنوان.

در تفسیر نمونه نیز همین شیوه جاری شده، با این تفاوت که وجه جامع میان همه این آیات، شرک و کفر و انکار خدا دانسته شده است. در این تفسیر دو ابهام وجود دارد.

نخست ابهام موضوعی و صغروی؛ یعنی توضیحی که درباره شرک و کفر دانستن این موارد آمده، کافی به نظر نمی‌رسد و نیاز به متمیم دارد. آیا منع از یاد خدا در مسجد، تلاش برای ویرانی آن، روی گرداندن از آیات خدا و کتمان شهادت الهی، شرک و کفر و انکار خداست؟ (مکارم شیرازی، ۱۸۵/۵)

ابهام دیگر کبروی و حکمی است؛ یعنی بر فرض همه این موارد را مصادیق شرک و انکار خدا بدانیم، چگونه شرک و انکار خدا برترین ظلم شمرده می‌شود؟ (همان، ۱۸۴/)

البته اگر فرض کنیم مراد از شرک، شرک خفی باشد، بی‌تردید هر چهار مورد بالا، مصادیق شرک خفی هستند و مشکل صغروی حل خواهد شد. همچنین برای

حل مشکل کبروی و حکم به اینکه شرک برترین ظلم است، می‌توان از آیات زیر استفاده کرد:

﴿إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾ (لقمان/۱۳)

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدِ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا﴾ (نساء/۴۸)

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدِ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا﴾ (نساء/۱۱۶).

اما همچنان یک مشکل مفهومی باقی است و آن اینکه شرک خفی که به شهادت قرآن کریم از برخی مؤمنان نیز سر می‌زند ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾ (یوسف/۱۰۶)، معلوم نیست مصداق برترین ظلم باشد.

صرف نظر از این ابهام محتوایی، تلاشی که در این دو تفسیر صورت گرفته، از قبیل تلاش برای نفی تکثر بدوی است؛ یعنی هر دو تفسیر سعی دارند این آیات را هم‌نوا و دارای پیام مشترک معرفی کنند و به این ترتیب، تعارض بدوی این آیات را منتفی دانند.

سه. اثبات تکثر موضوع بدون ادعای تساوی

روش دیگر برای جمع میان آیات، به رسمیت شناختن همه مصادیق و توسعه در موضوع است. به این بیان که حکم اخلاقی (أظلم) نیاز به موضوع دارد. برای کشف و تحدید این موضوع نباید به یک آیه اکتفا کرد، بلکه با تشکیل خانواده آیات مرتبط، باید سهم همه ادله را در نظر گرفت. با ملاحظه همه ادله معلوم می‌گردد که «أظلم»، چهار مصداق دارد؛ یعنی این چهار تن ستمکارترین انسان‌ها هستند. بنابراین جمع ادله چنین خواهد بود: «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ أَوْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ وَسَعَىٰ فِي خَرَابِهَا أَوْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْهَا وَنَسِيَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ أَوْ كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ؟»

اما اینکه از این چهار نفر کدام ستمکارتر است و چه نسبتی میان آنها وجود دارد، در آیات قرآن معلوم نشده و نیاز به ادله دیگر دارد. ممکن است یکی از آنها

از دیگران ستمکارتر باشد. مثل اینکه گفته شود «کسی از این پنج نفر فقیه‌تر وجود ندارد». معنای این جمله این است که این پنج نفر سرآمد فقهای موجود هستند، اما اینکه در میان خود اینها کدام فقیه‌تر است، نیاز به قرینه دیگری دارد که این بیان نسبت به آن ساکت است؛

«نری «مَنْ أَظْلَمُ» - الدالة على قمة الظلم - هنا و في ثلاث صيغ اخرى: «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ»، «... مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا»، «... مِمَّنْ كَذَّبَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَصَدَفَ عَنْهَا» مما يدل على أن هذه الأربع أظلم الظلم على النفس و الحق و على الآخرين.» (صادقی تهرانی، ۱۰۴/۲)

بنا بر این تفسیر گرچه هر یک از آیات به تنهایی در مصداق انحصاری ظهور دارد، اما پس از جمع میان ادله، تقیید می‌خورد و از ظهور و اطلاق بدوی خود خارج می‌گردد.

اگر این روش را به رسمیت بشناسیم و این مبنا را کامل بدانیم، لازم است علاوه بر افزودن آیات، به روایات مرتبط نیز توجه کنیم و در خانواده منابع، قرآن و حدیث را باهم در نظر بگیریم که «أَنْهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ» (کلینی، ۱۵/۲). مثلاً این احادیث را نیز باید به فهرست ادله مقید بیفزاییم و دامنه ستمکارترین انسان‌ها را توسعه بخشیم:

«وَمَنْ أَظْلَمُ عِنْدَ اللَّهِ مِمَّنِ اسْتَسَبَّ لِلَّهِ وَلِأَوْلِيَاءِ اللَّهِ.» (همان، ۸/۸)؛ «چه کسی نزد خدا ستمکارتر است از کسی که (با اهانت به دشمنان،) خدا و اولیائش را در معرض توهین و ناسزا قرار دهد؟»

«أَظْلَمُ النَّاسِ مَنْ سَنَّ سُنْنَ الْجَوْرِ وَمَا سَنَّ الْعَدْلَ.» (آمدی، ۴۵۵/۱)
 «أَظْلَمُ النَّاسِ مَنْ قَتَلَ غَيْرَ قَاتِلِهِ أَوْ ضَرَبَ غَيْرَ ضَارِبِهِ.» (دیلمی، ۳۲۲/۱)

چهار. اثبات تکثر موضوع و ادعای تساوی آنها

روش دیگر در جمع این آیات اینکه موضوع حکم اظلمیت را متکثر بدانیم و ادعا کنیم که همه آنها در این حکم مساوی هستند. به این ترتیب هیچ کس از این کسان ستمکارتر وجود ندارد و درجه ستمکاری اینها نیز یکسان است.

در این روش بر خلاف روش گذشته، هیچ یک از آیات تقیید نخورده و از ظهور خود خارج نمی‌گردد. همه آیات نسبت به موضوع خود دلالت دارند که کسی از او ستمکارتر وجود ندارد و در این دلالت کاملاً صادقند؛ یعنی هرگز نمی‌توان کسی را یافت که از او ستمکارتر باشد، اما این بیان کاملاً سازگار است با اینکه کسانی در ردیف او و هم‌درجه او ستمکار باشند.

توجه داریم که این روش را فقط در جایی می‌توان به کار گرفت که صیغه تفصیل در سیاق نفی قرار داشته باشد؛ زیرا اگر حکم اظلمیت در سیاق مثبت می‌بود (فلان اظلم الناس)، آن وقت هر یک از این آیات به آیات دیگر تقیید می‌خورد. به هر حال در اینجا نیز مانند روش گذشته اگر بخواهیم همه کسانی را که در ردیف این افراد قرار دارند استقصا کنیم، لازم است علاوه بر آیات، به روایات هم مراجعه کنیم و موضوع روایات را نیز به این فهرست بیفزاییم.

پنج. محدود گرفتن دایره تفاضل (نفی تفصیل مطلق و نسبت تفصیل)

صیغه تفصیل همواره نوعی مقایسه میان مفضل و مفضل علیه را بیان می‌کند. یعنی میان دو یا چند مصداق، برترین را معلوم می‌سازد. اگر دایره تفاضل معلوم نباشد؛ یعنی صیغه تفصیل به صورت مطلق ذکر شود و مفضل علیه تصریح نگردد، باید این فضیلت را عمومی دانست؛ یعنی مصداق یاد شده از همه مصادیق ممکن برتر شمرده شود. در این میان اگر دلیلی وجود داشته باشد که ادعای تفصیل عمومی را نفی کند، می‌توان دایره اولیه مقایسه را کوچک و محدودتر فرض گرفت. در واقع وقتی می‌بینیم امکان جمع وجود ندارد، دلیلی ندارد که از مطلق تفصیل دست برداریم، کافی است از تفصیل مطلق دست برداریم و تفصیل را به صورت نسبی برقرار کنیم.

مثلاً اگر گفته شود «زید عالم‌ترین مردم است»، با توجه به اینکه یقین داریم که زید عالم‌ترین فرد در طول تاریخ بشر نیست، باید این دلیل از اطلاق خود خارج گردد. در مرحله اول آن را به زمان حال مقید می‌سازیم؛ یعنی دایره مقایسه را میان انسان‌های موجود در نظر می‌گیریم: «زید میان انسان‌های موجود عالم‌ترین است». در این مرحله هم اگر علم داشته باشیم که این ادعا درست نیست، باید قید دیگری

بدان بیفزاییم. مثلاً مکان یا جماعت خاصی را برای تفضیل زید در نظر بگیریم: «زید در این منطقه یا در میان این جماعت عالم‌ترین است».

اکنون که می‌خواهیم تفضیل را از اطلاق خود خارج کنیم؛ یعنی نوعی قید برای مفضل علیه جست‌وجو کنیم، مسأله این است که چگونه دایره آن را معلوم سازیم؟ بی‌شک باید به شرایط و قراین داخلی و خارجی موجود نگاهی داشت و از لابه‌لای آنان به دنبال کشف دایره تفضیل بود، اما این را هم نباید از نظر دور داشت که اطلاق ظاهری دلیل در حد امکان باید برقرار باشد و تنها به قدر ضرورت از آن می‌توان دست برداشت؛ یعنی کمترین مقداری که آن دلیل قطعی و یا قرینه خارجی بر آن دلالت می‌کند؛

«و من أظلم» إضافی لا حقیقی، کثیر من أمثاله المستعملة فی القرآن الحکیم، فإن البلاغة تقتضى ملاحظة الظروف المحيطة و الملابسات، فی النفی و الإثبات و الحصر و ما أشبهه، ... فالمعنى فی قوله: ﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْهَا﴾، لا أحد ممن ذكر فأعرض أظلم ممن ذكر بآيات ربه فأعرض عنها. وفي قوله: ﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا﴾، لا أحد من المفتريين أظلم ممن افتري على الله كذباً، وهكذا. والأول أولى. لأنه جار على ظاهر القرآن ولا إشكال فيه. وممن اختاره أبوحيان في البحر.» (شنقيطی، ۳/۳۱۱)

«این آیه شریفه می‌خواهد بفرماید: هر کسی نسبت به مساجد ظلم کند ظالم است. ولی کسی که مانع شود که نام خدا در مساجد برده شود و در خراب کردن آنها کوشش نماید، «أظلم» است. قرآن مجید آیات فراوانی از این قبیل دارد. مثلاً نظیر این آیه شریفه که می‌فرماید: ﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا﴾. گر چه هر افترا زننده و دروغ‌گویی ظالم می‌باشد، ولی کسی که به خدا دروغ ببندد، أظلم است.» (نجفی خمینی، ۱/۲۵۶)

در اینجا مفسر کوشیده تا قرائن محدودیت موضوع را از خود کلام، یعنی از سایر واژه‌های به‌کار رفته در عبارت به‌دست آورد.

شش. نفی مطلق تفضیل و حمل بر مبالغه

روش دیگر برای تفسیر این آیات اینکه از اساس صیغه تفضیل را از معنای تفضیل تهی بشماریم و استفاده از آن را نوعی بیان ادبی همراه با مبالغه بدانیم که با هدف جلب توجه مخاطب و ارائه بلیغ معنا شکل گرفته است. بر این اساس خدای متعال در نظر داشته ادعا کند که این افراد بسیار ظالم هستند، اما این گونه بیان کرده که آیا از اینها ظالم تر سراغ دارید؟ یعنی این کسان این قدر ظالمند که گویا از اینها ظالم تر وجود ندارد؛

«و إن جعلت ذلك الكلام مخرجا مخرج المبالغة في التهديد و الزجر مع قطع

النظر عن نفی المساواة أو الزيادة في نفس الأمر كما قيل به محكما العرف أيضا

زال الاشكال و ارتفع القيل و القال فتدبر.» (آلوسی، ۱/۳۶۲)

«و قيل هذا استفهام مقصود به التهويل و التفضيع من غير قصد إثبات الأظلمية

للمذكور حقيقة، و لا نفيها عن غيره.» (ابیاری، ۲/۱۹۵)

به این ترتیب احتمال اینکه کسانی ظالم تر از اینها نیز بتوانیم تصور و معرفی کنیم، منتفی نمی گردد.

تفضیل های روایی

آنچه بیان شد، بررسی صیغه تفضیل در قرآن کریم بود. نظر به اهمیت این صیغه در اخلاق و تربیت اسلامی، اکنون پاره‌ای از مصادیق آن را در روایات مرور می کنیم.

برترین عمل

اگر بخواهیم در نظام اخلاق اسلامی، برترین و ارزشمندترین عمل را شناسایی و توصیه کنیم، باید با کلیدواژه «أفضل الأعمال» در آیات و روایات جست و جو کنیم. به طور طبیعی از صیغه تفضیل انتظار داریم که بیش از یک مصداق نداشته باشد؛ اما به رغم توقع ما، اعمال مختلفی با همین عبارت به عنوان برترین عمل معرفی شده است: توحید پروردگار^۳، لا اله الا الله^۴، نیکی به پدر و مادر^۵، سخاوت، خوش خلقی^۶، التزام به حقیقت^۷، غمخواری و یاری دیگران^۸، نماز اول وقت^۹،



معرفت به خدا و تفقه در دین^۱، دوستی و دشمنی در راه خدا^{۱۱}، حج مقبول^{۱۲}، محبت به کودکان^{۱۳}، خیرخواهی بندگان^{۱۴}، قرائت قرآن^{۱۵}، توکل بر خدا و رضای به قضای الهی^{۱۶}، اطعام مردم و خوش سخن گفتن^{۱۷}، تقوا^{۱۸}، آبروداری با (خرج کردن) مال^{۱۹}، زهد در دنیا^{۲۰}، علم آموزی^{۲۱} و ...

اگر همین معنا را با لفظ «خیر العمل» جست‌وجو کنیم، این نتایج را هم باید به فهرست بالا بیفزاییم: نماز^{۲۲}، ولایت^{۲۳}، نیکی به خاندان فاطمه زهرا علیها السلام^{۲۴}، مواجهه اهل گناه با روی ترش و چهره عبوس^{۲۵} و ...

اکنون اگر همین محتوا را با الفاظ دیگری مثل «أحب الأعمال إلى الله»، «أشرف الأعمال»، «أفضل العباده»، «ما عبد الله بشيء»، «أفضل الطاعات» و ... جست‌وجو کنیم، حتی اگر موارد تکراری را حذف کنیم، آمار نتایج حاصله به شدت افزوده خواهد شد: دعا^{۲۶}، ستایش خدا^{۲۷}، بزرگداشت خدا^{۲۸}، انتظار فرج^{۲۹}، خوشحال کردن مؤمن و رفع گرفتاری از او^{۳۰}، قول (نیکو)^{۳۱}، تقرب به خدا، عبادت خدا^{۳۲}، طاعت^{۳۳}، جهاد^{۳۴}، عفت شکم و فرج^{۳۵}، یاد مرگ^{۳۶}، اخلاص^{۳۷}، علم به خدا^{۳۸}، تفکر پیوسته درباره خدا و قدرت او^{۳۹}، «لا اله الا الله» و «لا حول و لا قوة الا بالله» گفتن^{۴۰}، فکر کردن^{۴۱}، شب زنده‌داری با یاد خدا^{۴۲}، غلبه بر عادات^{۴۳}، پرهیز از معصیت^{۴۴}، مراقبه خدای سبحان^{۴۵}، ترک لذایذ دنیوی^{۴۶}، حرکت به سوی خانه خدا^{۴۷}، فهم دین خدا^{۴۸}، پرداخت حق مؤمنین^{۴۹} و ...

در روایات مواردی نیز وجود دارد که به طور مستقیم در آن صیغه تفضیل به کار نرفته، اما معنای تفضیل و دلالت بر نوعی انحصار از سیاق عبارت آشکار است؛ «إنه ما تقرّب إلى المتقرّبون بمثل البكاء من خشيتي» (صدوق، ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، ص ۱۷۲)، «ما من عمل إلا و له وزن و ثواب إلا الدمعة فإنها تطفئ بحورا من النار.» (ابن ابی فراس، ۸۷/۱)

این وضعیت در ابتدای امر قابل پیش‌بینی و قابل قبول به نظر نمی‌رسد و کاملاً عجیب و دور از انتظار دیده می‌شود. البته می‌توان پذیرفت که عباراتی مانند «أفضل الأعمال»، «أحب الأعمال إلى الله» و «أشرف الأعمال» به‌خاطر جمع بودن مضاف‌الیه،

تاب چند مصداق را داشته باشد، همان گونه که در برخی از روایات برای همین صیغه‌ها نیز، به صراحت و یک‌جا چند مصداق ذکر شده است؛

«قُلْتُ أَيُّ الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ؟ قَالَ الصَّلَاةُ لَوْ قَتَلَهَا وَبِرُّ الْوَالِدَيْنِ وَالْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»

(کلینی، ۱۵۸/۲)

«أَعْلَى الْأَعْمَالِ إِخْلَاصُ الْإِيمَانِ وَصَدَقَ الْوَرَعُ وَالْإِيْقَانُ» (آمدی، ۱۵۵/)

«أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ إِيْمَانٌ لَا شَكَّ فِيهِ وَغَزْوٌ لَا غُلُولَ فِيهِ وَحَجٌّ مَبْرُورٌ» (مفید، امالی، ۹۹/)

اما نمی‌توان پذیرفت که عباراتی مانند «خیر العمل» و «أفضل العبادة» دارای چند مصداق باشند؛ این در حالی است که حتی در مواردی که مضاف‌الیه مفرد بوده، گاهی چند مصداق صریح معطوف، یک‌جا ذکر شده است: «إِنَّ أَفْضَلَ الْعَمَلِ الْعِبَادَةُ وَالتَّوَّاضُعُ» (حرانی، ۳۰۴/)، «أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ الصَّبْرُ وَالصَّمْتُ وَانْتِبَاطُ الْفَرْجِ». (همان، ۲۰۱/)

به سهولت از این روایات معلوم می‌شود که «أفضل الاعمال» می‌تواند چند فرد داشته باشد و برخلاف انتظار اولیه، لازم نیست تنها به یک مصداق منحصر شود؛ یعنی اگر چند مصداق برای این صیغه تفصیل برشمرده شود، خلاف عرف پدید نیامده و در ارتکاز مخاطب، کاملاً مفهوم و مقبول دیده می‌شود. این افراد متعدد هم معلوم نیست با هم مساوی باشند؛ ممکن است در میان خود آنها اولویت و درجاتی وجود داشته باشد که از ادله دیگر باید آن را دریافت. به این ترتیب احتمال دوم در معنای افعال تفصیل که از مرحوم علامه طباطبایی نقل کردیم (نفی تکثر موضوعی)، ثابت نمی‌شود و تکلفی بی‌دلیل به نظر می‌رسد. زیرا در امثال این استعمالات، تکثر موضوعی صریحاً بیان شده و قابل نفی نیست.

بهترین کس

مانند آنچه در کشف «برترین عمل» دیدیم، در بررسی «بهترین انسان» نیز مشاهده می‌شود. به شهادت قرآن کریم، ارزشمندترین انسان در نزد پروردگار کسی است که تقوای بیشتری (یعنی ایمان بالاتر و عمل صالح‌تری) داشته باشد؛ «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» (حجرات/۱۳)، «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» (بینه/۷). همین مضمون در برخی از روایات نیز آمده است؛ «إِنَّ خَيْرَكُمْ



عِنْدَ اللَّهِ وَ أَكْرَمَكُمْ عَلَيْهِ اتَّقَاكُمْ وَ أَطْوَعُكُمْ لَهُ» (کلینی، ۳۴۰/۵). اما اگر برای جست‌وجو در این باره از کلید واژه «خیر الناس» استفاده کنیم، با پاسخ‌های دیگری نیز مواجه می‌شویم:

آن کس که به واجبات الهی عمل کند^{۵۰}، کسی که مردم از او سود برند^{۵۱}، کسی که وقتی بدو نعمتی می‌رسد، شکرگزار باشد، وقتی به او بلایی می‌رسد، صبر کند و زمانی که بدو ستم شود، ببخشايد^{۵۲}، و اگر به او بدی شود، خوبی کند^{۵۳}، کسی که در حال آسایش، سخاوتمند و شکور باشد^{۵۴} و در سختی، اهل ایثار و شکیبایی باشد^{۵۵}، کسی که حرص را از دل خارج کرده و مخالف هوای خود در طاعت پروردگار عمل کند^{۵۶}، کسی که زحمت مردم را تحمل کند^{۵۷}، کسی که جان خود را از شهوات پاکیزه سازد و خشم خود را سرکوب کند و خدایش را راضی نماید^{۵۸}، کسی که باورع‌ترین باشد^{۵۹}، کسی که ایمان خالص و یقین صادق داشته باشد و بی‌رغبت به دنیا زندگی کند.^{۶۰}

اکنون اگر همین جست‌وجو را با واژه «خیرکم» یا «خیارکم» ادامه دهیم، به نتایج بیشتری دست خواهیم یافت: کسی که دست و دل بازتر باشد^{۶۱}، کسی که با همسر و خانواده خود خوب‌تر باشد^{۶۲}، کسی که قرآن را بیاموزد و به دیگران بیاموزاند^{۶۳}، کسی که به فقر راضی باشد^{۶۴}، کسی که از گناه و معصیت پاک باشد^{۶۵}، کسی که تمام همت و تلاش خود را صرف آخرت کند^{۶۶}، کسی که در جان و مال و فرزندش مصیبت بیشتری دیده باشد^{۶۷}، کسی که مالک نفس خود باشد^{۶۸}، کسی که ما را به کار خیر دعوت کند^{۶۹}، سخنش علم ما را بیفزاید^{۷۰} و دیدنش ما را به یاد خدا بیندازد^{۷۱}، کسی که خوش‌اخلاق‌تر باشد و بیشتر با مردم انس گیرد^{۷۲}، کسی که از مردم فاصله بگیرد و دین و ورع خود را نگاه دارد^{۷۳}، کسی که عاقل باشد^{۷۴}، کسی که در مسافرت نماز را شکسته بخواند و روزه را افطار کند^{۷۵}، کسی که پاکیزه سخن گوید، دیگران را غذا دهد و آن هنگام که مردم در خوابند، به نماز مشغول باشد^{۷۶} و ...

فرض کنید کسی برای حل این مشکل، کلمه «خیر» یا «خیار» را در این روایات صیغه تفصیل نداند - احتمالی که درباره آیات قرآنی نیز داده شده بود - و به

صورت صفت مشببه «خوب» یا «خوب‌ها» ترجمه کند، در این صورت از توجیه موارد بالا نجات یافته است؛ اما برای سایر کلیدواژه‌ها مانند «افضل الناس»، «اسعد الناس»، «احب الناس الى الله»، «اقرب الناس من الله» چه توجیهی می‌تراشد؟

اگر با این واژه‌ها جست‌وجو را ادامه دهیم، پاسخ‌های بسیار بیشتری خواهیم یافت: کسی که عاشق عبادت باشد و با تمام وجود به آن پردازد و به کم و زیاد دنیا توجه نکند^{۷۷}، کسی که خشم خود را فرو دهد و در زمان قدرت بردباری کند^{۷۸}، کسی که دارای سخاوت و ایمان باشد^{۷۹}، کسی که فضیلت اهل بیت را بشناسد و به آنان محبت داشته باشد و از آنان اطاعت کند^{۸۰}، کسی که از آنچه زیان آن را می‌داند، پرهیز کند^{۸۱}، کسی که دنیا را ترک کند و برای آخرت کار کند^{۸۲}، کسی که زهد بیشتری داشته باشد^{۸۳}، کسی که دارای عقل و ایمان باشد^{۸۴}، کسی که با کریمان نشست و برخاست کند^{۸۵}، کسی که اهل محاسبه نفس باشد^{۸۶}، کسی که تقاضای طاعت خدا در دل داشته باشد^{۸۷}، کسی که سخاوتمندتر باشد و واجبات مالی خود را ادا کند^{۸۸}، کسی که عمل بهتری داشته باشد؛ یعنی هنگام عمل رغبتش به پاداش الهی بیشتر باشد^{۸۹}، کسی که شاکرتر باشد^{۹۰}، پیشوای عادل^{۹۱}، کسی که متواضع باشد^{۹۲} و ...

راه حل

احتمالاتی که درباره صیغه‌های تفصیل قرآنی بیان شد، درباره روایات مشتمل بر تفصیل نیز قابل ذکر است:

۱. نسخ دلیل متقدم و حاکم دانستن دلیل متأخر.
۲. نفی تکرر بدوی موضوع و ارجاع آن به موضوع واحد.
۳. اثبات تکرر موضوع بدون ادعای تساوی میان آنها.
۴. اثبات تکرر موضوع و ادعای تساوی میان آنها.
۵. نسبی دانستن تفصیل؛ یعنی محدود گرفتن دایره تفاضل و نفی تفصیل مطلق.
۶. نفی مطلق تفصیل و حمل صیغه تفصیل بر مبالغه، با هدف جلب توجه مخاطب و ارائه بلیغ معنا.

از این میان احتمال اول (نسخ دلیل متقدم) قابل قبول نیست. کثرت استعمال این صیغه مانع از احتمال نسخ است؛ زیرا نسخ در موارد محدود و شرایط خاص اتفاق می‌افتد. احتمال نسخ بیانات شرعی در این سطح وسیع، آن هم بدون قرینه روشن تعیین‌کننده مراد، به از بین رفتن و بی‌خاصیت دانستن شریعت منتهی می‌شود. افزون بر اینکه توجه به استعمال عرفی این صیغه، ما را از تکلف نسخ بی‌نیاز می‌سازد. درباره احتمال دوم نیز پیش از این گفته شد که در احادیث بسیاری برای صیغه تفضیل، به صراحت موضوعات متعدد ذکر شده است. این موارد قابلیت صیغه تفضیل را برای پذیرش موضوعات متکثر تأیید و احتمال نفی تکثر موضوعی را به شدت تضعیف می‌کند.

اثبات تساوی مرتبه موضوعات (احتمال چهارم) نیز ادعایی بدون دلیل و پرمؤونه است. اختلاف میان پاره‌ای از این موضوعات به بداهت آشکار است و نفی این اختلاف، بیشتر ادعایی از سر اضطرار و تحکم است. ضمن اینکه قبلاً گفته شد که این احتمال تنها در سیاق نفی جاری است و در جملات مثبت خلاف ظاهر است. مثلاً اگر گفته شود «کسی از این شخص برتر نیست»، احتمال اینکه کسی مساوی او باشد وجود دارد، اما وقتی گفته می‌شود «این شخص برتر است»، مفهوم جمله این است که مساوی با او هم وجود ندارد.

به این ترتیب سه احتمال باقی می‌ماند: احتمال سوم، پنجم و ششم. گویا این سه احتمال به یک جا بازگشت دارد و بیان‌های متفاوتی از یک حقیقت است. مطابق احتمال سوم، موضوعات متکثری برای افضلیت به رسمیت شناخته می‌شود که الزاماً میان آنها تساوی رتبی وجود ندارد، اما اینکه چرا برخلاف ظاهر صیغه تفضیل، افضلیت به مصداق واحد منحصر نشده، ممکن است به خاطر محدود دانستن دایره تفاضل باشد (احتمال پنجم)، و ممکن است با هدف جلب توجه مخاطب و ارائه بلیغ معنا باشد (احتمال ششم)؛

«فِي عِدَّةِ أَحَادِيثَ كَثِيرَةٍ دَالَّةٍ عَلَى تَفْضِيلِ بَعْضِ الْأَدْكَارِ عَلَى جَمِيعِ الْعِبَادَاتِ ...
فِيمَا أَنْ يُخَصَّ بِمَا عَدَا الذِّكْرَ أَوْ يُحْمَلُ عَلَى اخْتِلَافِ الْحَالَاتِ أَوْ الْأَشْخَاصِ أَوْ
الْأَوْقَاتِ أَوْ عَلَى الْمُبَالَغَةِ أَوْ عَلَى أَنْ أَفْعَلَ التَّفْضِيلِ لِإثْبَاتِ أَصْلِ الْفَضْلِ أَوْ نَحْوِ

ذَلِكَ وَكَذَلِكَ جَمِيعُ مَا مَضَىٰ وَ يَأْتِي مِنْ تَفْضِيلِ بَعْضِ الْعِبَادَاتِ عُمُومًا أَوْ
خُصُوصًا إِذَا وَجِدَ لَهُ مُعَارِضٌ.» (حر عاملی، ۱۶۳/۷)

در کتب اهل سنت نیز به این معضل توجه شده و برای حل آن راه‌های مشابهی
پیشنهاد شده است؛

«احدهما: أن ذلك اختلاف جواب جرى على حسب اختلاف الاحوال والاشخاص؛
فانه قد يقال خير الاشياء كذا ولا يراد به خير جميع الاشياء من جميع الوجوه وفي
جميع الاحوال والاشخاص بل في حال دون حال أو نحو ذلك واستشهد في ذلك
بأخبار منها عن بن عباس رضى الله عنهما أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال
حجة لمن لم يحج أفضل من أربعين غزوة وغزوة لمن حج أفضل من أربعين حجة.
الوجه الثانى أنه يجوز أن يكون المراد «من أفضل الاعمال كذا» أو «من خيرها» أو
«من خيركم من فعل كذا» فحذفت «من» وهى مرادة كما يقال: «فلان أعقل الناس
وأفضلهم» ويراد انه «من اعقلهم وأفضلهم»» (النووى، ۷۸/۲ و ۷۹؛ العيني، ۳۰۱/۱)

بار دیگر این بحث را مرور می‌کنیم. سؤال این بود که چرا صیغه تفضیل بر چند
مصدق یا بر غیر مصداق حقیقی خود جاری می‌شود؟ با بررسی موارد استعمال آن
در آیات و روایات، به این نتیجه رسیدیم که گزاره تفضیلی هر چند به ظاهر مطلق
باشد، غالباً به نحوی تقیید می‌خورد. در گزاره «فلان کس ظالم‌ترین انسان است» یا
«فلان عمل برترین عمل است»، چند احتمال وجود دارد:

- تقیید در ناحیه موضوع (مفضل): «فلان کس به شرط اینکه ... باشد، ظالم‌ترین
است»، یا «فلان عمل در صورتی که ... باشد، برترین است».
- تقیید در ناحیه محمول: «فلان کس ظالم‌ترین است در حق خود»، یا «فلان
عمل برترین است از حیث اجتماعی یا از جهت علمی».
- تقیید در ناحیه مفضل علیه: «فلان کس ظالم‌ترین انسان است نسبت به این
گروه»، یا «فلان عمل برترین عمل است در دایره این اعمال خاص».

این ماجرا (تقیید گزاره تفضیلی و استعمال صیغه تفضیل در غیر معنای حقیقی و
ظاهری خود) به قدری در منابع دین، بلکه در استعمالات عرفی تکرار شده و
فراوانی دارد که ابهت و صلابت این صیغه را شکسته و آن را از مرتبت والای اولیّه



خود فرود آورده است. به بیان علمی، با استقرای موارد استعمال این صیغه به این نتیجه می‌رسیم که «اصالة العموم» یا «اصالة الاطلاق» در صیغه تفضیل جاری نمی‌شود؛ بلکه درباره این صیغه، «اصالة التقييد» حاکم است، مگر دلیلی بر نفی آن داشته باشیم.

این موضوع را نباید عجیب و غیرقابل باور پنداشت. مشابه این استعمال در زبان فارسی و سایر زبان‌ها نیز فراوان دیده می‌شود. به این مثال‌ها توجه کنید: «بهترین دانش‌آموز کسی است که تکالیف خود را خوب و به‌موقع تحویل دهد»؛ یعنی در این کلاس، در این مرحله و از جهت تحصیلی. «بهترین محصول، محصولی است که مقاوم‌تر و مستحکم‌تر باشد»، «بهترین ماشین، ماشینی است که امنیت بیشتری داشته باشد»، «بهترین برنامه این است که نهار را در راه بخوریم». در این مثال‌ها به خوبی روشن است که داشتن ویژگی مذکور موجب «بهترین» شدن آن موضوع نمی‌شود. شرایط فراوان دیگری برای «بهترین» شدن وجود دارد. اما همه آن شرایط مفروض گرفته شده است. زیرا معمولاً مورد نظر بوده، رعایت می‌شده و نیاز به بیان نداشته است. در این موقعیت - و با فرض مراعات آن شرایط - تنها همین یک ویژگی نیاز به تأکید و رسیدگی داشته و برجسته شده است.

به همین ترتیب وقتی گفته می‌شود «خَيْرُكُمْ مَنْ تَعَلَّمَ الْقُرْآنَ وَعَلَّمَهُ» (ابن ابی جمهور، ۹۹/۱)؛ «بهترین شما کسی است که قرآن را بیاموزد و بیاموزاند»، منظور این است که در میان شما مسلمانان که سایر شرایط خوب بودن را دارید، کسی از همه برتر است که این وصف را نیز دارا باشد.

صیغه تفضیل آن‌چنان ضعیف و سست مزاج است که به کمک «نکره» در سیاق نفی و «لای نفی جنس» نیز نمی‌تواند بر انحصار دلالت کند. وقتی می‌شنویم «هیچ عملی برتر از فلان وجود ندارد»، در واقع انتظار داریم هیچ عملی برتر از آن یافت نشود و تنها یک مصداق مشخص در ازای آن وجود داشته باشد، اما برخلاف انتظار ما، اینجا هم صیغه تفضیل همراهی نمی‌کند و عموم کلام به شرایط خاص

تخصیص می‌خورد؛ «لَا عَمَلَ أَفْضَلَ مِنَ الْوَرَعِ» (آمدی، ۲۷۰/)، «لَا عَمَلَ أَفْضَلَ مِنَ التَّفَكُّرِ» (شعیری، ۱۸۶/)، «لَا عِبَادَةَ أَحْسَنُ مِنَ الْخُشُوعِ» (همان).

حتی اگر در بیان تفضیل بر انحصاری بودن مصداق تصریح شده باشد، باز هم معلوم نیست مراد جدی باشد و احتمال تخصیص همچنان باقی است؛ «أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ شَيْءٌ وَاحِدٌ وَهُوَ الْعَفَافُ» (کراجکی، ۲۲/)، «أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ شَيْئَانِ الصَّبْرُ وَانْتِظَارُ الْفَرَجِ». (همان، ص ۲۶)

به همین جهت برخی در بیان معنای این صیغه، حرف جار «مِنْ» را پیش از آن در تقدیر گرفته و «فَلَانٌ أَفْضَلُ النَّاسِ» را «فَلَانٌ مِنْ أَفْضَلِ النَّاسِ» معنا کرده‌اند. (العینی، ۳۰۱/۱)^{۹۳}

اکنون انتظار خود را از این صیغه محدودتر می‌کنیم و از بزرگ‌نمایی آن می‌پرهیزیم و به این ترتیب، پرونده معمای افعال تفضیل را مختومه اعلام می‌کنیم.

تنها یک نگرانی باقی می‌ماند و آن اینکه این راه حل، ارزش برخی از صیغ تفضیل در آیات و روایات را مخدوش می‌گرداند. مثلاً احتمال تقييد یا عدم اطلاق در آیه شریفه ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾ (حجرات/۱۳) و ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾ (آل عمران/۱۱۰)، لطف و اعتبار آن را خواهد شکست و استناد به آن را در اثبات اهمیت تقوا به عنوان محور ارزش‌های اسلامی یا اثبات برتری امت اسلامی، ناتمام خواهد گذارد، یا مثلاً جریان این احتمال در آیه ﴿إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ (انفال/۵۵)^{۹۴} به جدی تلقی نکردن آن می‌انجامد و بهره آن را ساقط می‌کند!

اما چه باک؟! ما در مقام استنباط از آیات و روایات، هرگز یک آیه یا حدیث را معیار و مستند نمی‌دانیم. به‌خصوص برای کشف محور ارزش‌های اخلاقی در اسلام یا اثبات برتری امت اسلامی انتظار نداریم که یک تلاش مختصر و یک آیه قرآن کافی باشد. در اینجا باید ادله لفظی، لُبی و شواهد و قرائن خارجی را به صورت ترکیبی جمع‌آوری کرد.

همین احتمالات درباره آیات و روایاتی که معنای تفضیل دارند - هرچند صیغه خاص تفضیل در آن به کار نرفته باشد - جاری است. مثلاً درباره حضرت مریم

آمده است: ﴿يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَ طَهَّرَكِ وَ اصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ﴾ (آل عمران/۴۲). می‌توان گفت این تفضیل، تفضیل در شرایط خاص است و مراد از آن، همه زنان عالم نیست؛ یعنی این آیه از اساس بر اطلاق دلالت نمی‌کند و از ابتدا درباره آن انتظار تقیید وجود دارد. یا درباره بنی اسرائیل آمده: ﴿وَ أَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾ (بقره/۴۷). این تفضیل نیز اطلاق ندارد و شامل امت‌های دیگر نمی‌شود. مراد از «عالمین» در این آیه، تنها اهل همان زمان است. نظیر اینکه همین تعبیر درباره برخی از پیامبران نیز ذکر شده و قطعاً شامل پیامبر خاتم و اوصیای گرامی‌اش نمی‌شود؛ ﴿وَ إِسْمَاعِيلَ وَ الْيَسَعَ وَ يُونسَ وَ لُوطاً وَ كَلَّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ﴾ (انعام/۸۶). این ویژگی در صیغه تفضیل - و نیز در صیغه‌های هم‌معنای آن - باعث شده که تقیید صریح و بلافاصله آن کاملاً طبیعی و مورد انتظار باشد:

«أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَصَى هَوَاهُ وَ أَفْضَلُ مَنْهُ مَنْ رَفَضَ دُنْيَاهُ» (آمدی، /۲۴۱)
 «شَرُّ النَّاسِ مَنْ تَأَدَّى بِهِ النَّاسُ وَ شَرُّ مَنْ ذَلِكَ مَنْ أَكْرَمَهُ النَّاسُ اتِّقَاءَ شَرِّهِ وَ شَرُّ مَنْ ذَلِكَ مَنْ بَاعَ دِينَهُ بِدُنْيَا غَيْرِهِ» (مفید، /۲۴۳)

به همین ترتیب اگر بلافاصله بعد از هر صیغه تفضیل - یا مثلاً آیه تفضیل بنی اسرائیل بر مردم جهان یا آیه تفضیل حضرت مریم بر زنان عالم - قیدی ذکر می‌شد، غریب و مستنکر نبود: «اصطفاک علی نساء العالمین و اصطفی فاطمة علیک».

پی‌نوشت‌ها:

- البته گاهی قرائن داخلی یا خارجی به ظهور این کلمه در معنای تفضیل شهادت می‌دهد، مثل: ﴿قَوْلٌ مَعْرُوفٌ وَ مَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ يَتَّبِعُهَا أَذَى وَ اللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ﴾ (بقره/۲۶۳).
- اخبار به صورت استفهام - که در این آیه به کار رفته - موجب بلاغت بیشتر کلام است. در این سیاق گویا متکلم در صدد اخذ موافقت شنونده است و مستمع خود را آماده می‌سازد تا در جواب خود او را راضی کند. (حسینی شیرازی، ۱۷۸/۲)
- آخرینی ای الاعمال أفضل قال توحیدک لربک. قال فما أعظم الذنوب قال تشبیهک لخالقک. (طوسی، الامالی، /۶۸۷)

۴. أفضل الاعمال لا إله إلا الله. (شعیری، ۵۷/)
۵. سئل أى الاعمال أفضل؟ فقال بر الوالدين. (ابن ابی جمهور، ۱/ ۴۱۵)
۶. قالوا يا رسول الله اى الاعمال أفضل؟ فقال السخاء و حسن الخلق؛ فالزموهما تفوزوا. (ديلمی، ۱/ ۱۳۷)
۷. أفضل الاعمال لزوم الحق. (آمدی، ۱۵۶/)
۸. المواسة أفضل الاعمال. (همان، ۴۴۶/)
۹. أفضل الاعمال الصلاة فى أول وقتها. (ابن ابی جمهور، ۲/ ۲۱۳)
۱۰. سأل رجل رسول الله ﷺ عن أفضل الاعمال فقال العلم بالله و الفقه فى دينه و كرهما عليه. (ابن ابی فراس، ۱/ ۸۲)
۱۱. أفضل الاعمال الحب فى الله و البغض فى الله. (على بن حسن طبرسى، ۱۲۵/)
۱۲. سئل أى الاعمال أفضل فقال حج مبرور. (ابن ابی جمهور، ۱/ ۴۱۵)
۱۳. الامام الصادق عليه السلام قال: قال موسى بن عمران يا رب أى الاعمال أفضل عندك فقال حب الاطفال فإنى فطرتهم على توحيدى فإن أمتهم أدخلتهم برحمتى جنتى. (برقى، ۱/ ۲۹۳)
۱۴. عليك بالنصح لله فى خلقه فلن تلقاه بعمل أفضل منه. (كلينى، ۲/ ۱۶۴)
۱۵. أى الاعمال أفضل عند الله؟ قال قراءة القرآن و أنت تموت و لسانك رطب عن ذكر الله تعالى. (شعیری، ۴۱/)
۱۶. أن النبى سأل ربه سبحانه ليلة المعراج فقال يا رب أى الاعمال أفضل؟ فقال الله تعالى: ليس شىء أفضل عندى من التوكل على و الرضا بما قسمت يا محمد! (ديلمی، ۱/ ۱۹۹)
۱۷. أن رجلاً قال يا رسول الله! اى الاعمال أفضل فقال إطعام الطعام و إطياب الكلام. (برقى، ۲۹۲/۱)
۱۸. قال فأى عمل أفضل قال التقوى. (صدوق، من لايحضره الفقيه، ۴/ ۳۸۳)
۱۹. الامام على (ع): إن أفضل أفعال صيانة العرض بالمال. (كلينى، ۴/ ۴۹)
۲۰. أفضل العبادة الزهادة. (آمدی، ۲۷۵/)
۲۱. قال رجل لرسول الله ﷺ: اخبرنى بافضل العمل قال: عليك بالعلم. (قضاعى، ۲/ ۱۲۱؛ اين حديث در منابع شيعى يافت نشد!)



۲۲. اللَّهُ اللَّهُ فِي الصَّلَاةِ فَإِنَّهَا خَيْرُ الْعَمَلِ وَإِنَّهَا عَمُودُ دِينِكُمْ. (كليني، ۵۲/۷)
۲۳. سئل عن معنى حى على خير العمل، فقال خير العمل الولاية. (صدوق، التوحيد، ۲۴۱/)
۲۴. خير العمل برّ فاطمة و ولدها. (همان)
۲۵. خير العمل أن تلقى أهل المعاصى بوجوه مكفهرة. (ابن ابى فراس، ۱۲۴/۲)
۲۶. أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ الدُّعَاءُ. (كليني، ۴۶۶/۲)
۲۷. أَىِ الْأَعْمَالِ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَقَالَ أَنْ تَحْمَدَهُ. (همان، ۵۰۳/)
۲۸. قلت لابي جعفر ع أى الاعمال أحب إلى الله قال أن تمجده. (حسن بن فضل طبرسى، ۳۰۸/)
۲۹. أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ بَعْدَ الْمَعْرِفَةِ أَنْتَظَارُ الْفَرَجِ. (حرانى، ۴۰۳/)
۳۰. سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَىِ الْأَعْمَالِ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى قَالَ اتَّبَاعُ سُورِ الْمُسْلِمِ قَبْلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا اتَّبَاعُ سُورِ الْمُسْلِمِ قَالَ شَيْعُ جَوْعَتِهِ وَتَنْفِيسُ كُرْبَتِهِ وَقَضَاءُ دِينِهِ. (حميرى، ۱۴۵/)
۳۱. قال رسول الله ص ما من عمل أحب إلى الله تعالى من قول و قال ما أنفق المؤمن من نفقة أحب إلى الله تعالى من قول. (ابن اشعث، ۲۱۵/)
۳۲. أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ الْإِنْقِطَاعُ لِعِبَادَةِ اللَّهِ. (ابن ابى فراس، ۱۰۹/۲)
۳۳. أشرف الاعمال الطاعة. (آمدى، ۱۸۱/)
۳۴. إِنَّ الْجِهَادَ أَشْرَفُ الْأَعْمَالِ بَعْدَ الْإِسْلَامِ وَهُوَ قِوَامُ الدِّينِ. (كليني، ۳۷/۵)
۳۵. مَا مِنْ عِبَادَةٍ أَفْضَلَ مِنْ عَفَّةِ بَطْنٍ وَفَرَجٍ. (همان، ۸۰/۲)
۳۶. ذَكَرَ الْمَوْتِ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ. (الفقه المنسوب للإمام الرضا، ۳۳۹/)
۳۷. أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ الْإِخْلَاصُ. (ابن ابى فراس، ۱۰۹/۲)
۳۸. أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ الْعِلْمُ بِاللَّهِ. (برقى، ۲۹۱/۱)
۳۹. أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ إِذْمَانُ التَّفَكُّرِ فِي اللَّهِ وَفِي قُدْرَتِهِ. (كليني، ۵۵/۲)
۴۰. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ قَوْلُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ. (برقى، ۲۹۱/۱)
۴۱. أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ الْفِكْرُ. (آمدى، ۵۶/)
۴۲. أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ سَهْرُ الْعِيُونِ بِذِكْرِ اللَّهِ. (همان، ۳۱۹/)
۴۳. أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ غَلْبَةُ الْعَادَةِ. (همان، ۱۹۹/)

۴۴. أفضل العبادة الإمساك عن المعصية و الوقوف عند الشبهة. (ابن ابی الحدید، ۳۳۶/۲۰)
۴۵. أفضل الطاعات مراقبة الحق سبحانه و تعالی على دوام الاوقات. (دیلمی، ۱۲۸/۱)
۴۶. أفضل الطاعات هجر اللذات. (آمدی، ۳۰۳/)
۴۷. مَا عِبِدَ اللَّهُ بِشَيْءٍ أَفْضَلَ مِنَ الْمَشْيِ إِلَى بَيْتِهِ. (صدوق، خصال، ۶۳۰/۲)
۴۸. ما عبد الله بشيء أفضل من فقهه في دين (دينه). (طوسی، امالی، ۴۷۴/)
۴۹. مَا عِبِدَ اللَّهُ بِشَيْءٍ أَفْضَلَ مِنْ أَدَاءِ حَقِّ الْمُؤْمِنِ. (کلینی، ۱۷۰/۲)
۵۰. من عمل بما افترض الله عليه فهو من خير الناس. (الاصول الستة عشر، ۳۸/)
۵۱. خَيْرُ النَّاسِ مَنْ نَفَعَ النَّاسَ. (آمدی، ۴۵۰/)
۵۲. خَيْرُ النَّاسِ مَنْ إِذَا أُعْطِيَ شَكَرَ وَ إِذَا أُتْبِلِيَ صَبَرَ وَ إِذَا ظَلِمَ غَفَرَ. (همان، ۲۷۷/)
۵۳. خَيْرُ النَّاسِ مَنْ إِنْ أَغْضِبَ حَلِمَ وَ إِنْ ظَلِمَ غَفَرَ وَ إِنْ أَسَىءَ إِلَيْهِ أَحْسَنَ. (همان، ۲۸۵/)
۵۴. خَيْرُ النَّاسِ مَنْ كَانَ فِي يُسْرِهِ سَخِيًّا شُكُورًا. (همان، ۳۷۶/)
۵۵. خَيْرُ النَّاسِ مَنْ كَانَ فِي عُسْرِهِ مُؤْتِرًا صَبُورًا. (همان، ۳۸۸/)
۵۶. خَيْرُ النَّاسِ مَنْ أَخْرَجَ الْحِرْصَ مِنْ قَلْبِهِ وَ عَصَى هَوَاهُ فِي طَاعَةِ رَبِّهِ. (همان، ۲۴۱/)
۵۷. خَيْرُ النَّاسِ مَنْ تَحَمَّلَ مَوْنَةَ النَّاسِ. (همان، ۳۷۱/)
۵۸. خَيْرُ النَّاسِ مَنْ طَهَّرَ مِنَ الشَّهَوَاتِ نَفْسَهُ وَ قَمَعَ غَضَبَهُ وَ أَرْضَى رَبَّهُ. (همان، ۲۴۰/)
۵۹. خَيْرُ النَّاسِ أَوْرَعُهُمْ وَ شَرُّهُمْ أَفْجَرُهُمْ. (همان، ۲۶۹/)
۶۰. خَيْرُ النَّاسِ مَنْ زَهَدَتْ نَفْسُهُ وَ قَلَّتْ رَغْبَتُهُ وَ مَاتَتْ شَهْوَتُهُ وَ خَلَصَ إِيْمَانُهُ وَ صَدَقَ إِيْقَانُهُ. (همان، ۲۷۵/)
۶۱. خياركم سمحاؤكم و شراركم بخلائكم. (کلینی، ۴۱/۴)
۶۲. خَيْرُكُمْ خَيْرُكُمْ لِنِسَائِهِ وَ أَنَا خَيْرُكُمْ لِنِسَائِي. (صدوق، من لا يحضره الفقيه، ۴۴۳/۳)
۶۳. خَيْرُكُمْ مَنْ تَعَلَّمَ الْقُرْآنَ وَ عَلَّمَهُ. (ابن ابی جمهور، ۹۹/۱)
۶۴. خيركم من رضی بالفقر. (ابن ابی فراس، ۱۲۲/۲)
۶۵. خيركم المنتزهون عن المعاصي و الذنوب. (همان)
۶۶. خيركم من جعل كل همه للآخرة و كل سعيه لها. (همان)
۶۷. خيركم عند الله أعظمكم مصائب في نفسه و ماله و ولده. (ابن ابی الحدید، ۲۸۵/۱۸)

۶۸. خیرکم من أعانه الله على نفسه فملكها. (ابن ابی فراس، ۱۲۳/۲)
۶۹. خیرکم من دعاکم إلى فعل الخیر. (همان)
۷۰. خیرکم من زادکم فی علمکم منطقه. (همان)
۷۱. فَإِنَّ خَيْرَكُمْ الَّذِينَ إِذَا نَظَرَ إِلَيْهِمْ ذَكَرَ اللَّهَ. (كلینی، ۲۲۵/۲)
۷۲. خَيْرُكُمْ أَحْسَنُكُمْ أَخْلَاقًا الَّذِينَ يَأْلِفُونَ وَيُؤْلَفُونَ. (حرانی، ۴۵/)
۷۳. خیرکم من انفرد عن الناس و أحرز ورعه و دينه. (ابن ابی فراس، ۱۲۲/۲)
۷۴. قال النبي ﷺ: إِنَّ خَيْرَكُمْ أُولُو النُّهْيِ. (كلینی، ۲۴۰/۲)
۷۵. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ خَيْرُكُمْ الَّذِينَ إِذَا سَافَرُوا قَصَرُوا وَأَفْطَرُوا. (صدوق، ثواب الاعمال، ۳۶/)
۷۶. خَيْرُكُمْ مَنْ أَطَابَ الْكَلَامَ وَ أَطْعَمَ الطَّعَامَ وَ صَلَّى بِاللَّيْلِ وَ النَّاسُ نِيَامٌ. (همو، خصال، ۶۵/۲)
۷۷. أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشِقَ الْعِبَادَةَ فَعَانَقَهَا وَ أَحَبَّهَا بِقَلْبِهِ وَ بَاشَرَهَا بِجَسَدِهِ وَ تَفَرَّغَ لَهَا فَهُوَ لَا يَبَالِي عَلَى مَا أَصْبَحَ مِنَ الدُّنْيَا عَلَى عُسْرٍ أَمْ عَلَى يَسْرٍ. (كلینی، ۸۳/۲)
۷۸. افضل الناس من كظم غيظه و حلم عن قدرة. (آمدی، ۲۴۶/)
۷۹. افضل الناس السخی الموقن. (همان، ۳۷۵/)
۸۰. أسعد الناس من عرف فضلنا و تقرب إلى الله بنا و أخلص حينا و عمل بما إليه ندبنا و انتهى عما عنه نهينا فذاک منا و هو فی دار المقامة معنا. (همان، ۱۱۵/)
۸۱. أَسْعَدَ النَّاسِ فِي الدُّنْيَا مَنْ عَدَلَ عَمَّا يَعْرِفُ ضَرَّهُ. (مجلسی، ۳۵۵/۷۲)
۸۲. اسعد الناس بالدنيا التارك لها و أسعدهم بالاخرة العامل لها. (آمدی، ۱۴۷/)
۸۳. اعظم الناس سعادة اكثرهم زهاده. (همان، ۲۷۶/)
۸۴. اسعد الناس العاقل المؤمن. (همان، ۱۶۷/)
۸۵. أَسْعَدَ النَّاسِ مَنْ خَالَطَ كِرَامَ النَّاسِ. (صدوق، من لا يحضره الفقيه، ۳۹۵/۴)
۸۶. أَسْعَدَ النَّاسِ مَنْ أَتَدَبَّ لِمُحَاسَبَةِ نَفْسِهِ. (آمدی، ۲۳۶/)
۸۷. إن أسعد الناس من كان له من نفسه بطاعة الله متقاض. (همان، ۱۸۳/)
۸۸. إِنَّ أَحَبَّ النَّاسِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَسْخَاهُمْ كَفًّا وَ أَسْحَى النَّاسِ مَنْ أَدَّى زَكَاةَ مَالِهِ وَ لَمْ يَبْخُلْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ بِمَا افْتَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُمْ فِي مَالِهِ. (صدوق، من لا يحضره الفقيه، ۷/۲)

۸۹. إِنَّ أَحَبَّكُمْ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَحْسَنُكُمْ عَمَلًا وَإِنَّ أَعْظَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَمَلًا أَغْظَمَكُمْ فِيمَا عِنْدَ اللَّهِ رَغْبَةً. (کلینی، ۶۸/۸)

۹۰. أَحَبُّ النَّاسِ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ الْعَامِلُ فِيمَا أَنْعَمَ بِهِ عَلَيْهِ بِالشُّكْرِ. (آمدی، ۲۷۷/)

۹۱. أَحَبُّ النَّاسِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَأَقْرَبُهُمْ مِنْ اللَّهِ مَجْلِسًا إِمَامٌ عَادِلٌ. (فتال نیشابوری، ۴۶۶/۲)

۹۲. اقرب الناس من الله المتواضعون. (کلینی، ۱۲۴/۲)

۹۳. در برخی موارد به این حرف جاره «من» تصریح شده است. از جمله این روایت: «یا علی ثلاث من لقی الله عزَّ وَّجَلَّ بِهِنَّ فَهُوَ مِنْ أَفْضَلِ النَّاسِ مَنْ آتَى اللَّهَ بِمَا افْتَرَضَ عَلَيْهِ فَهُوَ مِنْ أَعْبَدِ النَّاسِ وَمَنْ وَرَعَ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَهُوَ مِنْ أَوْرَعِ النَّاسِ وَمَنْ قَنَعَ بِمَا رَزَقَهُ اللَّهُ فَهُوَ مِنْ أَعْنَى النَّاسِ».

۹۴. هَمَجْنِينَ ﴿إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصَّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يُعْقِلُونَ﴾ (انفال/۲۲).

منابع و مأخذ

۱. ابن اشعث، محمد بن محمد؛ الجعفریات (اشعثیات)، تهران، مکتبه النینوی الحدیثه، بی تا.
۲. ابن کثیر، اسماعیل بن عمرو؛ تفسیر القرآن العظیم، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۹ق.
۳. ابن ابی الحدید؛ شرح نهج البلاغه، قم، مکتبه آیت الله المرعشی النجفی، ۱۴۰۴ق.
۴. ابن ابی جمهور، محمد بن زین الدین؛ عوالی اللئالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیة، قم، دار سیدالشهداء للنشر، ۱۴۰۵ق.
۵. آلوسی، سید محمود؛ روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق.
۶. آمدی، عبدالواحد بن محمد؛ تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۶ش.
۷. برقی، احمد بن محمد بن خالد؛ المحاسن، قم، دار الکتب الإسلامیه، ۱۳۷۱ق.
۸. جوهری، اسماعیل بن حماد؛ الصحاح تاج اللغة و صحاح العربیة، بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۴۱۰ق.
۹. حرانی، ابن شعبه؛ تحف العقول، ترجمه: محمدباقر کمره‌ای؛ تهران، انتشارات کتابچی، ۱۳۷۶ش.

۱۰. حسینی شیرازی، سید محمد؛ تقریب القرآن إلى الأذهان، بیروت، دار العلوم، ۱۴۲۴ق.
۱۱. حمیری، عبدالله بن جعفر؛ قرب الاسناد، قم، مؤسسة آل البيت عليه السلام، ۱۴۱۳ق.
۱۲. دیلمی، حسن بن محمد؛ ارشاد القلوب، قم، الشریف الرضی، ۱۴۱۲ق.
۱۳. _____؛ أعلام الدين في صفات المؤمنين، قم، مؤسسة آل البيت عليه السلام، ۱۴۰۸ق.
۱۴. راوندی، قطب الدین؛ النوادر، قم، دار الكتاب، بی تا.
۱۵. شرف الدین، جعفر؛ الموسوعة القرآنية، خصائص السور، بیروت، دار التقريب بين المذاهب الاسلامية، ۱۴۲۰ق.
۱۶. شعیری، محمد بن محمد؛ جامع الاخبار، نجف، مطبعة حیدریه، بی تا.
۱۷. شنیطی، محمد الأمين بن محمد المختار؛ أضواء البيان في إيضاح القرآن بالقرآن، بیروت، دار الفكر، ۱۴۱۵ق.
۱۸. صادقی تهرانی، محمد؛ الفرقان في تفسير القرآن بالقرآن، قم، انتشارات فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۵ش.
۱۹. صدوق، محمد بن علی؛ من لا يحضره الفقيه، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳ق.
۲۰. _____؛ الخصال، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۳۶۲ش.
۲۱. _____؛ ثواب الاعمال، قم، دار الشریف الرضی، ۱۴۰۶ق.
۲۲. طباطبایی، سید محمدحسین؛ المیزان في تفسير القرآن، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ق.
۲۳. طبرسی، علی بن حسن؛ مشکاة الأنوار في غرر الأخبار، نجف، المكتبة الحیدریه، ۱۳۸۵ق.
۲۴. طبرسی، فضل بن حسن؛ تفسير جوامع الجامع، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۷ش.
۲۵. _____؛ مجمع البيان في تفسير القرآن، تهران، انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲ش.
۲۶. طوسی، محمد بن حسن؛ التبيان في تفسير القرآن، بیروت، دار إحياء التراث العربی، بی تا.
۲۷. _____؛ الامالی، قم، دار الثقافة، ۱۴۱۴ق.

۲۸. عده‌ای از علما؛ الأصول الستة عشر (من الاصول الاولية في الروايات و احاديث اهل البيت عليهم السلام)، قم، دارالشستری للمطبوعات، ۱۳۶۳ ش.
۲۹. علی بن موسی، امام هشتم عليه السلام؛ الفقه المنسوب للامام الرضا عليه السلام، مشهد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، ۱۴۰۶ ق.
۳۰. العینی، محمود بن احمد؛ عمدة القاری شرح صحیح البخاری، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۱ ق.
۳۱. فرات کوفی، ابوالقاسم؛ تفسیر فرات الکوفی، تهران، وزارت ارشاد اسلامی، ۱۴۱۰ ق.
۳۲. فیض کاشانی، ملامحسن؛ تفسیر الصافی، تهران، انتشارات الصدر، ۱۴۱۵ ق.
۳۳. القضاعی، محمد بن سلامة؛ مسند الشهاب، بیروت، مؤسسه الرسالة، ۱۴۰۷ ق.
۳۴. کراچکی، محمد بن علی؛ معدن الجواهر و ریاضة الخواطر، تهران، المكتبة المرتضوية، ۱۳۹۴ ق.
۳۵. کلینی، محمد بن یعقوب؛ الکافی، تهران، دارالکتب الإسلامية، ۱۴۰۷ ق.
۳۶. مجلسی، محمد باقر؛ بحار الانوار، بیروت، دار إحياء التراث العربی، ۱۴۰۳ ق.
۳۷. مراغی، احمد بن مصطفی؛ تفسیر المراغی، بیروت، دار إحياء التراث العربی، بی تا.
۳۸. مفید، محمد بن محمد؛ الاختصاص، قم، المؤتمر العالمی لالفیة الشیخ المفید، ۱۴۱۳ ق.
۳۹. مکارم شیرازی، ناصر؛ تفسیر نمونه، تهران، دار الکتب الإسلامية، ۱۳۷۴ ش.
۴۰. میرزای شیرازی؛ تقریرات الشیرازی، قم، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، بی تا.
۴۱. نجفی خمینی، محمد جواد؛ تفسیر آسان، تهران، انتشارات اسلامی، ۱۳۹۸ ق.
۴۲. ورام بن ابی فراس؛ مجموعه ورام، قم، مکتبه فقیه، بی تا.